بصيرت اخلاقي در عصر ظهور (ماهيت، ضرورت و چرايي آن)

 حجت‌الاسلام والمسلمين رحيم كارگر

 چكيده

يكي از پرسش‌هاي اساسي در مورد «عصر ظهور»، امكان اصلاح اخلاقي و تغيير و تحولات روحي و معنوي در انسان‌ها و دوري آنان از معصيت، فسادگري، جنايت و بيداد است؛ يعني آيا انسان‌ها واقعاً خوب و صالح مي‌شوند؟

بر اساس روايات پاسخ اين سؤال، روشن و مثبت است؛ يعني، اصلاح كامل و همه جانبه رفتار، اخلاق، پندار و گفتار انسان‌ها به دست امام زمان عليه السلام و در پرتو دولت اخلاقي مهدوي صورت مي‌گيرد.

بيان چرايي و چگونگي اين دگرگوني روحي و انقلاب اخلاقي، مي‌تواند راهگشاي بسياري از پژوهش‌ها و رويكردهاي معرفتي دربارة امكان اصلاح انسان و رفع مشكلات عديدة بشر و تعليم و تربيت او در همه سطوح باشد. تا زماني كه انسان از نظر اخلاقي و فكري، رشد نيابد و تربيت نشود و به كمال و سعادت واقعي خود نينديشد و بدان سو گام ننهد، تمامي كاستي‌ها، ناراستي‌ها و ناهنجاري‌ها باقي خواهد ماند. براي رسيدن به اين مرحله از رشد، انسان بايد داراي بصيرت اخلاقي باشد. درك وشناخت «بصيرت اخلاقي» و ضرورت و بايستگي آن، در اين پژوهش مورد بررسي قرار مي‌گيرد.

كليدواژه‌ها: بصيرت اخلاقي، تربيت عقلاني، تربيت اخلاقي، اصلاح اخلاقي، انقلاب هنجاري.

پيش درآمد

انسان موجودي است كرامت يافته، با فطرت پاك الهي و سرشته شده با مكارم اخلاقي و خرد متعالي. اين خليفه حق بر روي زمين، ظرفيت و نيروي رشد و شكوفايي فوق العاده‌اي دارد كه در پرتو آن، مي‌تواند يك زيست فرهنگي شكوهمندي را تجربه كند و در سطح فراگير و جهان شمول، هويت انساني و الهي خود را بروز دهد. انسان مادي و دنيوي، داراي «بعد فرهيخته اي» است معنوي و الهي؛ كه هم او را به سمت كمال و تعالي برتر سوق مي‌دهد و هم حيات زميني او را سامان حقيقي مي‌بخشد. در واقع زيست پاك و بي‌آلايش انساني، تنها در گرو راهكارهاي مديريتي و تجربي نيست؛ بلكه اينها فقط براي چرخش بهينه بعضي از امور دنيوي است؛ يعني،مربوط به سطح خُرد حيات. اما سطح كلان زندگي در دو بعد مادي و معنوي، نيازمند راهكار بنيادين و نظام جامعي است كه انسان را از سطح نابهنجار و غيرحقيقي جدا كرده و در يك سطح برتر و كامل تري قرار مي‌دهد؛ يعني، انسان به آن هويت واقعي و اصيل خود نزديك شده و در نظام متواتر فكري و اخلاقي قرار گيرد. مهم‌ترين مسأله اين است كه آيا امكان اين تغيير و تحول روحي و اخلاقي در انسان وجود دارد و اصولاً چرا جامعه به اين دگرگوني‌هاي فرهنگي نياز دارد؟ مكاتب فكري بشر، پاسخ‌هاي مختلفي به اين سوال داده‌اند و البته كمتر مكتب و انديشه‌اي هست كه به طور جامع و كامل به اين مسأله بپردازد و راهكار فرهنگي (فرهيختگي معنوي و تربيتي) براي رفع كاستي‌ها و ناراستي‌ها ارائه بدهد؛ اما اديان الهي ـ به خصوص دين مقدس اسلام ـ به اين جنبه توجه ژرفي نشان داده و رسالت پيامبران و مصلحان را، اصلاح اخلاقي و معنوي انسان قرار داده و راهكار بنيادين و فراگيري ارائه نموده‌اند.

به نظر ما اين نظام جامع و كامل، تنها در «دولت اخلاقي مهدوي» محقق شده و سامان مي‌يابد. مؤلفه اساسي اين نظام، رسيدن انسان به «بصيرت اخلاقي» است تا تمامي ظرفيت‌ها و توانايي‌هاي او شكوفا گشته و بسترهاي فرو روي او در ناراستي‌ها، دشواري‌ها و آلودگي‌‌ها برچيده شود. تا انسان به اين بصيرت و خرد‌ورزي اخلاقي والوهي نرسد و از رشد فكري و اخلاقي همنوا برخوردار نگردد، دامنة رنج‌ها و كاستي‌هاي او، گسترده‌تر شده و از حيات معقول و متكامل به دور خواهد بود. فرضيه‌اي كه به دنبال طرح و تبيين آن هستيم، «بايستگي دستيابي به بصيرت اخلاقي جهت فرو كاستن ناراستي‌ها و مشكلات بشر و رسيدن به يك جامعه برتر اخلاقي و ديني است».

در واقع اجتماع سالم در پرتو اخلاق سالم است؛ يعني، اگر در يك جامعه فضايل اخلاقي رواج داشته باشد و اخلاق الهي بر آن حكم فرما شود، بي‌ترديد آن جامعه از آرامش و سلامت بالايي برخوردار خواهد بود. اگر دنياي امروز در آتش ناامني، تشويش و هرج و مرج مي‌سوزد؛ اگر كابوس فساد و انحراف بر آن حكم فرماست؛ اگر دنياي امروز گرفتار كشمكش‌ها، فحشا، تجاوز و ده‌ها فتنه و فساد ديگر است؛ اگر دولت مردان همچون گرگ‌هاي درنده و خون آشام از ترس همديگر خواب و آرام ندارند و پيوسته در انديشه نابودي همديگر هستند؛ اگر جوانان كشورها به انحراف جنسي آلوده شده‌اند؛ اگر بي‌عفتي و بي‌بند و باري دامنگير زنان و دختران غربي و شرقي گرديده است و ... همه و همه به علت عدم حكومت مكارم و فضايل اخلاقي در جامعه و بي‌توجهي به مباني اسلامي و آداب انساني در اجتماع است. اگر در اجتماع، ورع، پارسايي، تعاون، همياري، انفاق، عفت، تواضع، حسن خلق، محبت و به طور كلي عدالت به معناي وسيع و جامعش حكم فرما باشد، اين اجتماع همان مدينه فاضله خواهد بود كه مي‌توان در آن با فكري آسوده و به دور از وحشت زندگي كرد.[1]

اين پژوهش عهده‌دار پاسخ‌دهي به اين مسأله اساسي و تبيين بايستگي و چرايي طرح فريضه «بصيرت اخلاقي» است.

بصيرت اخلاقي

«بصيرت» در لغت به معناي بينش، دانايي، هوشياري و آگاهي است. در اصطلاح بصيرت همان عقلي است كه با نور قدسي منور و به شعاع هدايت الهي آراسته گشته است و از اين رو در مشاهده خطا نمي‌كند و به دليل و برهان نياز ندارد؛ بلكه حق را، روشن و آشكار مي‌بيند و باطل را با خواري و ذلت نفي مي‌كند. از اين رو بصيرت، انسان را از حيرت و تشويش و ترديد مي‌رهاند و هرگونه شبهه‌اي را طرد مي‌كند؛ چنان كه صاحب منازل السائرين مي‌گويد: «البصيرة ما يخلصك من الحيرة»؛ «بصيرت چيزي است كه تو را از حيرت خلاص مي‌سازد».[2]

بصيرت در اصطلاح عرفاني، عبارت است از قوة قلبي كه به نور قدس روشن باشد و با آن قوه، شخص حقايق و بواطن اشياء را مي‌بيند. حكما قوت بصيرت را عاقله نظريه و قوة قدسيه مي‌نامند.[3] مولوي نيز مي‌گويد:

‌اي خدا داده تو را چشم بصيرت از كرم كز خمارش سجده آرد شهپر روح الامين

يكي از درجات مهم بصيرت، اين است كه هر كس را خداوند به تزكية نفس و تصفيه دل با زهد و عبادت موفق گرداند و قلب او را از زنگار تعلّقات دنيوي پاك سازد و از اين ظلمت‌ها رهايش كند و معرفت را در قلب او روان سازد، فراست در او ظاهر و شكوفا مي‌گردد (تفجّر المعرفه و تُنبت الفراسه)[4] و حكمت‌ها در قلب او پديدار مي‌شود؛ چنان كه رسول گرامي صل الله عليه و آله فرمود: «هر كس براي خداوند چهل صباح خود را خالص سازد، چشمه‌هاي حكمت از قلب او بر زبانش سرازير مي‌گردد».

علامه بحراني (صاحب رسالة الطريق الي الله) مي‌گويد: «مقصود اصلي شارع از مكلفين تقويت بصيرت ايشان است تا او را با بينش كامل و آگاهي كافي اطاعت كنند و هر چه موجب تقويت بصيرت و زيادت هوشمندي گردد، مورد نظر حق تعالي است؛ بلكه تأكيد بيشتري بر آن دارد».[5] بر اين اساس بصيرت، روشن بيني، انديشمندي و دانايي حكيمانه و انساني است كه همچون چراغي پر نور در شب تاريك، جلوي او را روشن مي‌كند و راه كمال و انسانيت را براي وي نمايان مي‌سازد و مانع از سقوط او در جهالت، ضلالت و حيوانيت مي‌گردد.

بصيرت، خرد ورزي فاضله‌اي است كه از اخلاق الهي و طهارت روح به دست مي‌آيد و بر روشن‌بيني و نيك‌انديشي او، اثري عميق دارد. اين بصيرت اخلاقي است كه در شناخت حق از باطل و عيوب فرد و جامعه، شناخت احكام الهي و موانع رشد (وسوسه‌هاي شيطاني و...) و راه نجات و رستگاري، به انسان ياري مي‌رساند. انساني كه حجاب‌هاي هوس و تمايلات نفساني و مادي، جلوي چشم باطن و عقل پوياي او را گرفته است، نمي‌تواند حقايق را آن گونه كه هست و راه حيات طيّبه و معقول را آن گونه كه بايد، مشاهده كند؛ اما طهارت روح و پاكي باطن و رشد دانايي، منجر به درك هرچه بيشتر حقايق و شكوفايي استعدادهاي انساني مي‌شود.

بصيرت اخلاقي؛ يعني، بر قراري پيوند بين جنبه‌هاي عقلي و فطري انسان‌ها و تربيت و تزكيه او در جهت رشد و تعالي معنوي و روحي در پرتو دانايي و پارسايي. در واقع انسان با دو بال عقل و اخلاق، قله‌هاي كمال را در مي‌نوردد و مشكلات و كاستي‌هاي ناشي از رشد رذايل اخلاقي، فزون خواهي، جهالت، بي‌خردي، دنيا‌گرايي و .... را از خود و جامعه مي‌زدايد. او در ساية بصيرت اخلاقي، چنان به روشن‌بيني پارسايانه مي‌رسد كه دنيا براي او فقط دار امتحان و گذر مي‌شود و وظيفه و راه نجات خود را در فضيلت‌گرايي و پاك‌زيستي مي‌داند و با پي بردن به زشتي انحرافات و معاصي، به فكر آباد كردن آخرت و كسب توشه براي آن مي‌افتد.

خلاصه آنكه در تعريف و تبيين ماهيت «بصيرت اخلاقي» مي‌توان گفت: «رشد و بالندگي توأم فكري و اخلاقي انسان جهت رسيدن به كمال نهايي و دستيابي به روشن بيني ديني و دانايي معنوي كه منجر به تزكيه و تهذيب انسان و دوري از ناراستي‌ها و كژتابي‌هاي گوناگون مي‌گردد».

دو مؤلّفه همنوا (رشد فكري و اخلاقي)

عصر ظهور، دوران حيات طيبه و حيات معقول انساني است؛ عصر حاكميت عقلانيت و معنويت بر افراد و جوامع. دوره بهْ‌‌زيستي و كمال گرايي است كه كمتر نظيري مي‌توان براي آن تصور كرد. در اين عصر، تمامي ظرفيت‌ها و استعدادهاي فطري و عقلي انسان، شكوفا مي‌شود و با تربيت اخلاقي و عقلاني او (تزكيه و تعليم)، حيات نويني فرا روي او گشوده مي‌شود. به نوشته يكي از حكما: «زمان ظهور دولت آن جناب ـ كه زمان ظاهر شدن دولت ثانية حق است ـ زمان ظهور و غلبة عقل است از روي باطني آن كه مقام ولايت است و به منزله روح است از براي روح ظاهري كه آن مقام نبوت است».[6]

در روايات مهدوي، اشاره‌اي صريح به همنوايي و هم پوشاني دو بعد فكري و اخلاقي انسان شده و رشد و بالندگي توأم آن دو، به دست مهدي موعود عجل الله تعالي فرجه مورد تأكيد قرار گرفته است. امام باقر عليه السلام مي‌فرمايد: «اذا ‌‌‌قام قائمنا وضع يده علي رؤوس العباد فجمع به عقولهم و اكمل به اخلاقهم»؛[7] «چون قائم ما قيام كند، دستش را بر سر بندگان مي‌گذارد و عقول آنها را متمركز ساخته و اخلاقشان را به كمال مي‌رساند» و نيز آمده كه:‌«يفتح حصون الضلالة و قلوباً غفلاً»؛[8] «قلعه‌هاي گمراهي و ناداني و دل‌هاي بسته را مي‌گشايد».[9]

بر اساس روايت امام باقر عليه السلام، عقول و افكار مردم در عصر ظهور، شكوفا و متمركز و اخلاق آنان كامل مي‌شود؛ اين يعني، پيوند عقلانيت و معنويت انسان و رسيدن به بصيرت اخلاقي. او در ساية بينش عميق و دانايي پارسا‌يانه و ايماني، ريشه‌هاي مفاسد و معايب را از درون خود مي‌زدايد و بر معرفت و معنويت خود مي‌افزايد. در واقع دو بعد اثرگذار در انسان تقويت و رشد مي‌يابد:

1. بعد اخلاقي؛ يعني: تربيت و تزكيه انسان، رشد فضايل اخلاقي و انساني، شكوفايي فطرت الهي، عبوديت و عبادت گري و معنويت گرايي انسان.

2. بعد فكري؛ يعني: تعليم و حكمت آموزي انسان، دانايي و روشن بيني او، انديشه ورزي در مبدأ و معاد و ... تقويت خرد ورزي و فهم عميق و واقعي محاسن اخلاقي.

بر اين اساس امام زمان عجل الله تعالي فرجه پس از ظهور، با نفوذ در دل و جان و عقل مردم و هدايت‌هاي پيامبرگونة خود، آنان را هدايت و راهنمايي مي‌كند. مقصود از دست (وضع يده) در اين روايت، دست رحمت، هدايت و شفقت الهي بر بندگان است. كلمة «يد» به معناي دست در زبان عربي، مفاهيم و مصداق‌هاي گوناگوني دارد. يكي از معاني يد، نعمت و رحمت است.[10]

در اين صورت معنا چنين مي‌شود: در زمان ظهور حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه، با آفت‌زدايي از درخت عقل و خرد و ايجاد بستر و زمينة مناسب براي رشد و شكوفايي عقول مردم، رحمت و نعمت خداوند بر مردم نازل مي‌شود و همة آنان هدايت مي‌يابند و به سر منزل مقصود (كمال) مي‌رسند. خداوند در قرآن كريم در مورد يكي از حكمت‌هاي نبوت مي‌فرمايد: (و يضع عنهم اصرهم و الأغلال التي كانت عليهم)[11]؛ «پيامبر زنجيرها و مشقت‌ها (جهالت و هواپرستي) را از آنها (مردم) بر مي‌دارد». در اينجا منظور از زنجير و مشقّت، بندها و زنجيرهاي مادي نيست؛ بلكه مقصود زنجيرهاي ناداني و فساد است كه پيامبر اكرم با هدايت‌ها و تلاش‌هاي فراوان فرهنگي، آن را از انسان‌ها بر طرف ساخت. در عين حال از هدايت‌هاي تكويني ويژه‌اي نيز استفاده كرد و در دل و جان مردم مشرك و فاسد نفوذ معنوي داشت و تأثيرات عميقي بر آنان گذاشت.

در عصر ظهور نيز امام مهدي عجل الله تعالي فرجه، تمامي موانع و آفت‌هاي رشد و تعالي عقلاني انسان‌ها را از بين مي‌برد و عقول آنان را به حد بالايي از شكوفايي و رشد مي‌رساند. در اينجا حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه ادامه دهنده راه پيامبران و تكميل‌كننده برنامه‌هاي آنان به خصوص پيامبر اسلام صل الله عليه و آله است. در واقع در اين عصر به دو بعد تعليم و تزكيه عموم مردم پرداخته مي‌شود؛ يعني، هم بر بصيرت و دانايي آنان افزوده مي‌شود و هم پاكسازي و تزكيه نفوس در اولويت قرار مي‌گيرد. قرآن در اين رابطه مي‌فرمايد: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)[12]؛ «او است كه در ميان قوم بي‌كتاب، پيامبري از ميان خودشان بر انگيخت كه آيات او را بر آنان مي‌خواند و پاكيزة‌شان مي‌دارد و به آنان كتاب و حكمت مي‌آموزد». بر اساس اين آيه، تكامل وجود انسان از جنبه‌هاي علمي و عملي و تزكيه و تهذيب او، به عنوان هدف نهايي بعثت پيامبر صل الله عليه و آله معرّفي شده است و يكي از زمينه‌‌ها و بستر‌هاي رسيدن به اين هدف، بصيرت بخشي و علم‌آموزي به انسان است. امام علي عليه السلام مي‌فرمايد: «خداوند فرستادگان خود را در ميان مردمان بر انگيخت و پيامبران خويش را پياپي روانه كرد تا از آنان رعايت ميثاق فطري الهي را باز طلبند و نعمت‌هاي فراموش شده خدايي را به آنان ياد آور سازند و نيروهاي پنهان عقل آدمي را آشكار كنند (يثيروا لهم دفائن العقول) و آيات بهنجار آفرينش را به مردمان بنمايانند...».[13] بر اين اساس نقش اصلي دعوت پيامبران، گسترش دانايي و آموزش و تعليم است و ايمان و معرفت، خود از شاخه‌هاي دانايي به شمار مي‌رود. پيامبران به انسان‌ها، راه و رسم زندگي و هدف و نتيجه آن را مي‌آموختند و ارزش انسان و والايي مقام و نقش برجستة او در كائنات و توانايي و ظرفيت وجودي او را در رسيدن به تكامل فراگير و تعالي روحي، به وي يادآور مي‌شدند. در پرتو چنين تعليمي، نيروي تفكر و خردورزي را در او بيدار مي‌كردند و به انديشه درباره مبدأ و معاد و كشف رموز و اسرار آيات الهي وا مي‌داشتند. البته در كنار اين و فراتر از آن، به تزكيه و تهذيب او اهميت داده و راه رسيدن به كمال را در اخلاق متعالي و معنويت ديني مي‌دانستند.

پيوند تعليم و تربيت

تقسيم تربيت به دو بخش عقلاني و اخلاقي، در فلسفة جديد تعليم و تربيت نيز مورد توجه قرار گرفته است. ژان پياژه، يكي از متخصصان اين فن، ضمن تأكيد بر همراهي حيرت آور اين دو بخش از تربيت، ايجاد تفكر منطقي را در انسان مستلزم پرورش او مي‌داند و بر تربيت عقل و قلب اصرار مي‌ورزد. به نظر وي:

«اولين وظيفة تربيت تشكيل و بنا كردن عقل است... حق بهره مندي از تربيت اخلاقي همانند برخورداري از پرورش عقلي، در اين است كه آدمي حق داشته باشد، عقل و اخلاق را واقعا در خود بسازد يا لا اقل در تهيه و ساختمان آنها سهيم باشد و آن متضمن چيزي بالاتر از كسب معرفت‌ها يا گوش دادن به درس و اجبار به اطاعت است. اين حق در واقع، حق سفتن و پرداختن لوازم معنوي گران بهايي است كه ساختن آنها در گرو محيط اجتماعي مخصوصي است».[14]

خواجه نصير طوسي مي‌گويد:

در صورتي انسان به سعادت واقعي نايل مي‌شود كه شهوت و غضب و آمال و آرزوهاي خويش را تحت فرمان خرد قرار دهد و خرد را به فرمان دين در آورد و ارادة خويش را در مشيت خداوند فاني سازد.[15]

انسان موجودي است اثر گذار و تأثير پذير؛ ولي اثر‌پذيري او باعث شده است كه موجودي قابل انعطاف باشد. نفس انسان در آغاز سالم، صاف و بي‌آلايش است و مي‌تواند تحت تعليم و تربيت‌هاي گوناگون قرار گيرد. همچنين چون انسان داراي قدرت اختيار، انتخاب و ارادة آزاد است؛ هم مسؤول است و هم مي‌تواند ماهيت‌هاي متفاوت و مختلف پيدا كند و اين تعليم و تربيت است كه آينده و سرنوشت انسان را مي‌سازد و مسير زندگي وي را تعيين مي‌كند. اگر تربيت و تعليم بر اساس فطرت پاك و استعدادهاي دروني عالي او باشد، در اين صورت او يك انسان پاك و وارسته و متخلق به اخلاق اسلامي به بار خواهد آمد و اگر تربيت شخصي، مبتني بر فساد اخلاقي و معيارهاي غير الهي باشد، از وي فردي فاسد و بي‌ايمان ساخته خواهد شد. يكي از متفكران معاصر مي‌نويسد:

«عقل و قلب آدمي يا به عبارت ديگر اين دو نوع فعاليت دروني، موقعي است كه نورانيت روح را ـ كه روشنايي خود را از مبدأ اعلي (نور السماوات و الارض) گرفته است ـ بپذيرد؛ كليه احكام و فعاليت‌هاي آنها نوراني مي‌شود و اگر آن دو پديده به همين روشنايي‌هاي طبيعي قناعت بورزند و رابطه خود را از روح و نورانيت آن قطع كنند، مانند حواس طبيعي كه داريم، تنها پديده‌ها و روابط صوري جهان طبيعت را درمي‌يابند؛ چنان كه چشم را اين نور حالي بين كند، همچنين جسم و عقل و روح را گرگين كند».[16]

عقل و دل‌ها بي‌گماني عرشي‌اند

در حجاب از نور عرشي مي‌زيند

عقل بايد نور ده چون آفتاب

تا زند تيغي كه نبود جز صواب

اين يك نكته كليدي و مهم است كه در عصر ظهور مورد توجه بايسته و شايسته قرار مي‌گيرد و انسان با دو بال علم و انديشه و تربيت و تزكيه، به رشد و كمال مي‌رسد. او با ابزار علم و خرد، بر جهان بدعت و جهالت ويرانگر خود فائق مي‌آيد و با تهذيب و تزكيه نفس، هر چه بيشتر با خود و خداي خود آشنا شده، بر نفس پيروز مي‌گردد و به كمال شايسته خود (عبوديت و بندگي) مي‌رسد. اين، يعني: شكوفايي ظرفيت‌هاي روحي و معنوي انساني، فزوني حيرت انگيز ايمان و تقوا، فضيلت محوري، بالا بردن سطح دانايي و خرد ورزي و در نتيجه، رسيدن به «بصيرت اخلاقي».

اين نظريه مبتني بر نگرش چند بعدي و جامع به انسان و امور مختلف او بوده و در صدد تبيين اين انگاره است كه انسان با روشن‌بيني پارسايانه و اخلاق و ايمان، مي‌تواند تمامي مسائل خود را سامان درست ببخشد و در پرتو بصيرت واقعي، به خير مطلق و سعادت برين (قرب الهي و عبوديت) نايل آيد؛ چنان كه در روايت زيبايي آمده است: «الخير كلّه في ذلك الزمان يقوم قائمنا و يدفع ذلك كله»؛[17] «همه خيرها در آن زمان است؛ وقتي كه قائم ما قيام كند و زشتي‌ها را از ميان بردارد».

يكي از ابعاد مهم اين نظريه، تكيه بر فزوني دانايي و پارسايي انسان و تغيير و تحولات گسترده فرهنگي و دروني در او و جامعه است. پي بردن به باطن و عمق پديده‌ها، به خصوص كاستي‌هاي اخلاقي و رذايل فردي و اجتماعي، و مشاهدة واقعيات هستي و بايسته‌هاي اخلاقي و ايماني و... از دستاوردهاي اين نوع نگرش است. به عنوان نمونه بحث عدالت در عصر ظهور مؤلّفه‌اي مهم و فراگير است؛ به طوري كه در ابعاد مختلف زندگي محقق خواهد شد (حتي در ابعاد اخلاقي). براي اينكه انسان‌ها از مزايا و زيبايي‌هاي عدالت آگاه شوند، بايد با تمام وجود آن را درك كنند و به عمق و ژرفاي آن پي ببرند و در واقع با دل و جان پذيراي آن باشند. به همين جهت در روايات آمده است: حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه واقعيت عدل را به تمام معنا براي مردم جلوه‌گر خواهد ساخت و آنان نيز با بصيرت خود، آن را مشاهده خواهند كرد:‌«فيريكم كيف عدل السيرة».[18]

حتي در كنار اين مي‌توان به روايتي اشاره كرد كه خداوند بر وسعت بينايي و شنوايي مردم مي‌افزايد (اذا قام مدّالله لشيعتنا في اسماعهم و ابصارهم)؛[19] اين وسعت بينايي، مي‌تواند علاوه بر امور ظاهري، در امور معنوي و باطني نيز كاربرد داشته باشد.

چرايي بصيرت اخلاقي

براي پاسخ به اين پرسش كه چرا فرض «بصيرت اخلاقي» در جهت تغيير و تحوّل رفتارها و گفتارها و پندارها در عصر ظهور مطرح شده و چرا توجه ويژه‌اي به رشد فكري و اخلاقي گشته است، چند انگاره و دليل را مي‌توان بيان كرد:

يك. كنه شناسي و پاسخ‌هاي چند سطحي

ابتدا بايد ديد ـ علم به خصوص فلسفه ـ به دنبال چيست؟ شناخت وجود؟ شناخت حقيقت؟ شناخت انديشه؟ شناخت تجربه؟ شناخت بودن؟ شناخت مشكل و...؟ پاسخي هم كه به دنبال آن مي‌گردد، چيست؟ به نظر مي‌رسد به جهت تعدد آرا و انديشه‌ها، هيچ وقت نتوان پاسخ روشن و قاطعي به آنچه كه بايد باشد، داد؛ زيرا پاسخ‌ها متفاوت و متعدد و مشكلات و كاستي‌ها فراوان است ... اين عدم رسايي و كارآمدي، نشان مي‌دهد كه بايد مسير دانش‌ها را عوض كرد و به دنبال ريشه يابي واقعي مشكلات و كاستي‌ها بود؛ آن وقت متناسب با اين دريافت‌ها (كه ممكن است در سطوح مختلفي به ريشه و علت آنها رسيد)، پاسخ‌هاي مختلف و چند سطحي ارايه كرد؛ يعني، يك مشكل و پديده سياسي يا اجتماعي، ممكن است داراي ريشه‌ها و عوامل به وجود آورنده متعددي ـ آن هم در سطوح و مراحل مختلفي ـ باشد. ما بايد ابتدا براي هر سطح از اين عامل ايجادي، پاسخ‌هاي درخوري (كوتاه مدت، ميان مدت و مادي و صوري) ارائه بدهيم. آن گاه ريشه و عامل اصلي آن را يافته و پاسخ كامل، بنيادين و بلند مدتي براي رفع آن ارائه كنيم. اين «كنه‌شناسي» و پاسخ‌هاي چند سطحي است كه مي‌توان در آموزه‌هاي ديني، به خصوص آموزه‌هاي عرفاني، اخلاقي و سياسي، آن را مشاهده كرد و به راه حل‌ها و پاسخ‌هاي روشن و بنيادين آن پي برد.

به عنوان مثال جنگ و كشتار يكي از پديده‌هاي مهم زندگي سياسي و از اساسي‌ترين مشكلات بشر است. در «كنه شناسي جنگ» ابتدا به عواملي چون اختلافات ژئو پوليتيكي (جغرافيايي)، تضادهاي نژادي، منفعت طلبي مادي و استعمار ديگران و... پي مي‌بريم. در اين سطح مي‌توان به كمك سازمان‌هاي فرا‌ملّي و يك سري قواعد حقوقي، تا حدي جنگ را كنترل كرد. اما در سطح بعدي ما با روحيه استكباري، زياده خواهي، افكار مازوخيستي، تجاوزگري، سفاكي و... رو به رو هستيم كه پاسخ آن جهاد و مبارزه و استقامت و از بين بردن ظالمان و سفاكان است.

اما در سطح بالاتر به كنه اين مشكلات و ناهنجاري‌ها پي مي‌بريم و آن عدم تهذيب انسان، قوت گرفتن خوي حيواني و شيطاني، رشد اخلاق ذميمه (حرص و آز) و دوري از تعاليم ديني و اخلاقي و... است.

در اين سطح به بايستگي تربيت و تعليم انسان، تزكيه و تهذيب او و از بين بردن رذايل اخلاقي و حاكميت ورع و تقوا پي مي‌بريم. اين همان چيزي است كه پيامبران براي آن مبعوث شده و صالحان و امامان براي آن تلاش كرده‌اند و منجي موعود نيز براي تحقق آن ظهور خواهد كرد (يزكيهم و يعلمهم).

پس «كنه شناسي»، در صدد ريشه يابي واقعي مشكلات و كاستي‌هاي زندگي فردي و اجتماعي بشر و يافتن سطوح مختلف عوامل به وجود آورنده اين مشكلات است. پس از پي بردن به كنه و ريشه مشكلات، پاسخ‌هاي متناسب در سطوح مختلف ارائه مي‌شود؛ اما مهم‌ترين و بنيادي‌ترين پاسخ، پس از يافتن ريشه و كنه اصلي و واقعي مشكلات و پديده‌ها ارائه مي‌شود (نهايي‌ترين پاسخ ممكن).

يكي از علما و بزرگاني كه به دقت اين مسأله را مورد توجه قرار داده، امام خميني است كه در اينجا به چند مورد از ديدگاه‌هاي ايشان دربارة ريشه وكنه‌ ناراستي‌ها و مشكلات اشاره مي‌شود:

1.‌ حب دنيا

«ريشه تمام اختلافاتي كه فاقد هدف مشخص و مقدسي باشد، به حب دنيا بر مي‌گردد و اگر در ميان شما هم چنين اختلافاتي وجود دارد، براي آن است كه حبّ دنيا را از دل بيرون نكرده ايد. مردان خدا كه حب دنيا را از دل بيرون كرده اند، هدفي جز خداوند ندارند، هيچ گاه با هم بر خورد نداشته، چنين مصايب و مفاسدي به بار نمي‌آورند. اگر تمام پيامبران الهي امروز در يك شهر گرد آيند، هرگز با هم دوييت و اختلاف نخواهند داشت؛ زيرا هدف و مقصد يكي است. دل‌هاي همه متوجه به حق تعالي بوده، از حب دنيا خالي است».[20]

 2.‌ عدم تربيت و تزكيه

«... چنانچه خودمان را تربيت بكنيم، مشكلات مان همه رفع مي‌شود. همة مشكلات از اين است كه ما تربيت‌نشده‌ايم؛ يك تربيت الهي و تحت بيرق اسلام در نيامديم. به واقع همة اين كشمكش‌هايي كه شما ملاحظه مي‌كنيد، همه اين كارشكني ها... همة اينها براي اين است كه تربيت در كار نيست، تزكيه نيست».[21]

و نيز «گرفتاري همه ما براي اين است كه ما تزكيه نشده ايم، تربيت نشده ايم. عالم شدند، تربيت نشدند، دانشمند شده اند، تربيت نشده‌اند. تفكراتشان عميق است، لكن تربيت نشده‌اند... غايت بعثت اين تزكيه است. غايت آمدن انبيا اين تزكيه است و دنبالش آن تعليم».[22]

3.‌ جهالت و فقر فرهنگي

«.... تمام گرفتاري‌هايي كه ما در طول مدت تاريخ داشتيم، بهره برداري از جهالت مردم بوده است. جهالت مردم را آلت دست قرار داده‌اند و بر خلاف مصالح خودشان تجهيز كردند. اگر علم داشتند، علم جهت دار داشتند، ممكن نبود كه مخربين بتوانند آنها را به يك جهتي كه بر خلاف آن مسيري است كه مسير خود ملت است، تجهيز كند. علم و سواد است آن جهتي كه بايد به او توجه كرد كه مي‌تواند ملت را از همه گرفتاري‌ها نجات بدهد».[23]

علل ناراستي‌هاي قبل از ظهور

يكي از صاحب نظران تصويري از انگيزه‌ها و علل انحراف در جامعه پيش از ظهور را چنين ارائه كرده است:

1.‌ فرهنگ سازي ضد ديني از سوي دولت‌ها (و مكاتب) براي به انحراف كشاندن نسل‌هاي رو به رشد در مدارس و دانشگاه‌ها و نيز رسانه‌هاي ارتباط جمعي؛

2.‌ اعمال فشار از سوي حكومت‌ها براي وضع و اجراي قوانين مخالف با عدالت اسلامي؛

3.‌ نياز مالي به طور عام و رقابت‌هاي سود جويانه به طور خاص كه باعث مي‌شود فرد براي رسيدن به ثروت به هر كاري دست بزند؛

4.‌ رقابت‌هاي كور اجتماعي و تجمل گرايي در مسكن و لباس و اسراف در خوراك و نيز استفاده از امكانات مدرن به دليل راحت طلبي و فخر فروشي؛

5.‌ تحريك غريزه جنسي انسان‌ها در اشكال مختلف و... .[24]

با بررسي روايات مربوط به دوران قبل از ظهور، مي‌توانيم ريشه و كنه بسياري از مشكلات و ناهنجاري‌ها را در گزينه‌ها و انگاره‌هاي زير شناسايي كنيم:

1. قساوت و ناراستي قلوب

«هنگامي که مردم بر روي دل­هاي درنده خوي خود جامة ميش بپوشند، دل­هاي آنها از مردار گنديده­تر و از خار، تلخ­تر است» و«دل مرد را قساوت مي­گيرد و همانند بدنش مي­ميرد» و «دل­ها را قساوت مي­گيرد، ديده­ها خشک مي­شود و تلاوت قرآن بر زبان­ها سخت مي­گردد».

2. نبود حق و عدالت

«حق، مرده و اهل حق رخت بر بسته است... جور و ستم همه شهرها را فرا گرفته است» (رَأَيْتَ الْحَقَّ قَدْ مَاتَ وَ ذَهَبَ أَهْلُهُ وَ رَأَيْتَ الْجَوْرَ قَدْ شَمِلَ الْبِلَاد) [25] و « دل­ها را قساوت مي­گيرد و زمين پر از ستم مي­شود». «ستم و تباهي فراوان و منکر آشکار مي‌شود» (كَثُرَ الْجَوْرُ وَ الْفَسَادُ وَ ظَهَرَ الْمُنْكَر) [26] و« زمين با جور و ستم پيشوايان ظالم و گمراه مي­ميرد» (بعد موتها بجور أئمة الضلال‏).[27]

3. كفر و تباهي جوامع

«زمين با کفر اهل آن مي­ميرد» (بعد موتها بکفر اهلها) و« کافران ... از مشاهدة فساد و تباهي جهان در پوست نمي‌گنجند» (رَأَيْتَ الْكَافِرَ فَرِحاً لِمَا يَرَى فِي الْمُؤْمِنِ مَرِحاً لِمَا يَرَى فِي الْأَرْضِ مِنَ الْفَسَاد) [28] و «فاسق ترين مردمان بر آنان حکومت مي­کند و پست­ترين مردم، پيشوايان مي­شوند. اشرار از ترس شرارت مورد احترام مي­باشند و غنا و موسيقي علني مي­گردد. هر ملتي، ملت­هاي پيش را لعن مي­کنند».

4. مرگ انسانيت و اوج شيطنت ابليس

«شيطان در نسوج بدنشان شرکت جسته، با خونشان آميخته و همراه خون، در شريان­هايشان حرکت مي­کند. همواره انسان‌ها را به تهمت و افترا تشويق مي­کند تا فتنه­ها افق شهر­ها را فرا گيرد... » و «اهل آن زمان گرگ شده و پادشاهان آنها درنده و مردم متوسط آنها خورنده و بينوايان آنها چون مردگان افسرده باشند» (وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذِئَاباً، وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعاً، وَ أَوْسَاطُهُ أُكَّالًا، وَ فُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتا)[29].

«زماني بر امت من مي­آيد که در آن زمان درون آنها پليد مي­شود؛ ولي ظواهر آنها به طمع دنيا آراسته مي­گردد».

5. ضعف ايمان و دين­داري

«دل­ها از ايمان تهي مي­گردد و مؤمن در ميان آنان به هر گونه ذلت و خواري دچار مي­شود» (قُلُوبُهُمْ خَالِيَةٌ مِنَ الْإِيمَان‏)[30] و «مردم از دين خدا دسته دسته بيرون مي­روند، آن چنان­که دسته دسته به آن داخل شده­اند» (سَيُخْرِجُونَ أَقْوَاماً مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجا). [31] «اهل زمانه دگرگون مي­شوند ... دل­ها را شک و ترديد فرا مي­گيرد. رشته دين از گردن آنها خارج مي­شود و پيوند آنها با دين قطع مي­گردد».

6. نبود اخلاق و معنويت

«نمازها تباه مي‌شود ]و انسان‌ها[ به دنبال شهوت‌ها رفته و از هواي نفس پيروي مي­کنند» (إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَ اتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ) [32] و خودپرستي در اعماق دل ها، نفوذ کرده آن سان که سمومات در بدن‌ها نفوذ مي­کند [و باعث مرگ مي‌شود] (دَبَّ الْكِبْرُ فِي الْقُلُوبَ كَدَبِيبِ السَّمِّ فِي الْأَبْدَان‏)[33]. «راستي و درستي، کمياب و نادر مي­شود و دروغ همه جا را فرا مي­گيرد» و....

7. كم رنگ شدن خردورزي و دانايي

«ضلالت و گمراهي فراوان مي­شود و هدايت کمياب مي­گردد» و «زماني ظاهر مي­شود که علم [واقعي] رخت بر مي­بندد و ناداني ظاهر مي­شود» (يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَ ظَهَرَ الْجَهْل). [34] «جهالت بر سرير قدرت مي­نشيند و زنگ باطل پس از يک دوره سکوت به صدا در مي­آيد. مردم براي کارهاي ناشايست دست برادري به يکديگر مي­دهند» (أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاكِبَه‏)[35] و ... .

با بررسي اين موارد ما به صراحت در مي‌يابيم كه مشكل اساسي و هميشگي بشر، در همة ابعاد زندگي فردي و اجتماعي‌اش، وجود خلأ «اخلاق» است. مشكل بشر، فقر دانش نيست؛ فقر اخلاق و عدم پيوند علم و عقل با اخلاق انساني است. يك نگاه گذرا كافي است تا اين حقيقت را اثبات نمايد كه سوختن صدها ميليون انسان جهان سومي در ورطه‌هاي فقر، اعتياد، بيماري‌هاي مدرني چون ايدز و ... عاملي جز خلأ اخلاق ندارد. اخلاق ضرورتي است كه خلأ آن در ميان همه جوامع احساس مي‌شود؛ اما اين آتش افتاده به جان انسان‌هاي مستضعف، بيشتر معلول فقر اخلاقي در ميان جوامع پيشرفته و به ويژه رهبران و سردمداران آنها است.

انسان بدون اخلاق و تربيت واقعي و بدون شكوفايي استعداد‌هاي دروني و ابعاد روحي و فطري؛ يعني، انسان فاقد همه چيز. هر چه پيشرفت علم و صنعت بيشتر باشد، نياز به رعايت اخلاق شديد‌تر مي‌شود.[36]

پس از شناخت اين ريشه‌ها و عوامل است كه مي‌توان تصويري واقع بينانه از عصر ظهور و پاسخ‌هاي متناسب براي رفع مشكلات و راه حل‌هايي چند سطحي براي اداره امور ـ كه در روايات به صراحت به پاره‌اي از آنها اشاره شده است ـ به دست آورد.

دو.‌ فرا‌رسايي چند بعدي (كمال نهايي و كمالات فرعي)

كمال (فرا‌رسايي)‌، عبارت از صفتي است كه بر رشد وجودي يك موجود يا پيدايش صفت مناسب در موجود، اطلاق مي‌شود... در جهان طبيعت هر موجودي در جست و جوي آن است كه به كمال نهايي و لازم وجودي‌اش نايل شود. كمال نهايي هر موجودي، عبارت از رسيدن او به آخرين درجة وجوديش‌اش مي‌باشد. انسان قبل از آنكه تهذيب نفس كند و به ظهور فعلي فضايل بپردازد تا به كمال برسد؛ بايد به كمال نهايي‌اش عالم و آگاه باشد تا شرايط لازم جهت رسيدن به آن را فراهم آورد. البته براي رسيدن به اين كمال نهايي،‌بايد از معبرها و گذرگاه‌هايي عبور كند و به كمالات مختلفي ـ كه نقش واسطه‌اي دارند ـ دست يابد.

تكامل و تعالي فراگير، همواره مورد توجه و خواست انسان‌ بوده و رسيدن به كمال و سعادت، آرمان هميشگي او بوده است. با اين حال يكي از مجهولات او اين است كه كمال انسان در چيست؟ در اين رابطه ديدگاه‌هاي گوناگوني وجود دارد؛ مانند:

1.‌ كمال انسان در ترقي عقلاني است كه از راه علم و فلسفه حاصل مي‌شود.

2.‌ كمال انسان در برخورداري هر چه بيشتر از لذايد مادي است. براي رسيدن به آن بايد با ابزار علم و تكنيك، از منابع و ثروت‌هاي طبيعي استفاده كرد تا زندگي مرفه‌تر و لذت بخش تري فراهم آيد.

3.‌ كمال انسان در ترقيات معنوي و روحاني است كه از راه رياضت‌ها و مبارزه با لذايذ مادي حاصل مي‌شود.

4.‌ كمال انسان در برخورداري دسته جمعي از مواهب طبيعي است و براي رسيدن به آن، بايد در راه رفاه همه طبقات اجتماع كوشيد.

5.‌ كمال انسان در رشد عقلاني و اخلاقي است كه از راه تحصيل علوم و كسب ملكات فاضله به دست مي‌آيد و... .

بر اساس ايات و روايات، كمال اصلي و نهايي انسان، «قرب و لقاي الهي» است . كمال حقيقي او، همان مقام قرب پروردگار است و ساير كمالات بدني و روحي، همه مقدمه و ابزار رسيدن به چنين مقامي هستند. هدف و غايت زندگي و تاريخ بشري خدا است و بايد همچنين باشد (الي الله عاقبة الامور). فرجام تاريخ، كمال همه جانبه انسان‌ها در همه ابعاد و زمينه‌ها است؛ هر چند جوامع انساني شاهد زوال و انحطاط و فروكاهيدگي معنوي بوده است.

پس مطلوب نهايي، وابستگي به موجودي بي‌نهايت كامل؛ يعني، قرب خداي متعال است. در اين مقام است كه انسان ارتباط كامل خود را با آفريدگار مي‌يابد و خود را متعلق و مرتبط به او؛ بلكه عين تعلق و ربط به او مشاهده مي‌كند و در برابر او براي خود هيچ نوع استقلال و استغنايي نمي‌بيند. و در اين مرتبه است كه همة اشياء را قائم به ذات اقدس الهي مي‌بيند و علم حضوري به حقايق هستي پيدا مي‌كند و به اندازة ظرفيت وجودي خود، از انوار جلال و جمال الهي، بهره مند مي‌شودو ميل فطري او به شناختن حقايق هستي ارضا مي‌گردد.

همچنين در اين مرتبه است كه به سرچشمة قدرت بي‌نهايت راه مي‌يابد و در اثر ارتباط با آن، توان انجام هر كاري را كه در تير رس خواست و اراده‌اش قرار گيرد، پيدا مي‌كند و ميل قدرت طلبي او اشباع مي‌شود.

و نيز در اين مرتبه است كه مي‌تواند بالاترين درجة محبت را به والاترين محبوب‌‌ها پيدا كند و به نهايت قرب و نزديكي و وصول و ارتباط حقيقي به او نايل آيد و در نتيجه به بهترين و پايدارترين لذت‌ها دست يابد (في مقعد صدق عند مليك مقتدر).[37]

اين كمال نهايي، مراد و مطلوب انسان‌هاي كامل و مبدأ و مقصد اعلاي حركت تكاملي بشر و اساس تعاليم پيامبران بوده است؛ ولي تحقق كامل آن (يعني رسيدن انسان به كمال نهايي خود در اين دنيا) آن هم در ابعاد بسيار وسيع و گسترده، تنها در عصر ظهور خواهد بود.

راه رسيدن به اين كمال بنيادين (قرب الهي و عبوديت)، گذر از كمالات مختلف است؛ يعني انسان ابتدا به يك سري كمالات فرعي (غير اصلي)نايل مي‌شود، آن گاه از طريق اين كمالات واسطه‌اي (كمال خلقي، كمال عقلي و كمال اجتماعي)، به كمال مطلق دست مي‌يازد. انسان خرد ورز مهذّب، مي‌تواند به عبوديت و قرب الهي نايل شود و خود را در مدار هستي و فرجام تاريخ قرار دهد؛ اين انگاره در فلسفه متعالي تاريخ و نظريه «دولت اخلاقي مهدوي» مورد بحث و بررسي قرار گرفته است[38] و ما در اينجا تحت عنوان «بصيرت اخلاقي» مطرح كرده ايم. آنچه كه انسان را به اين كمال رهنمون مي‌سازد، تعليم و آموزش جهت‌دار (كمال فكري) و تربيت در راستاي تحقق فضايل انساني و اجتناب از رذايل اخلاقي (كمال اخلاقي) است كه بدين وسيله فرد به كمال مطلق مي‌رسد. عقل عالي‌ترين معرفت انسان را ـ كه با روح انساني همسان است ـ ملاحظه كرده و با توجه به اينكه كمال انساني در بالا رفتن مرتبة آن معرفت است، حكم مي‌كند كه كمال نهايي در نيل به عالي‌ترين معرفت شهودي است كه در پس حركت به سوي شهود مطلق، وجود مطلق و كمال مطلق حاصل مي‌شود؛ چنان كه قرآن مي‌فرمايد: (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي‌)؛[39] «‌اي نفس آرامش يافته! به سوي پروردگارت باز‌اي كه تو خشنود و او راضي از تو است...». نفس مطمئنه، عبارت است از وصال روح انساني به حقيقت مطلق كه پروردگار عالم است و اخلاق اسلامي اين وظيفة خطير را بر عهده دارد كه در انسان قابليتي جهت نايل شدن به رشد انساني به وجود آورد تا خداوند متعال بر كمال وجودي او بيفزايد.[40] پس بدون تزكيه و تهذيب نفس و تعليم و حكمت‌آموزي، نمي‌توان به آن كمال واقعي و نهايي دست يازيد.

بر اساس بعضي از روايات و تفاسير و يافته‌هاي عقلي و تجربي بشر، اين «وصال موعود» و فرا رسايي (كمال) واقعي، با ظهور حضرت مهدي و تشكيل حكومت جهاني وقوع خواهد يافت و انسان از طريق كمالات فرعي (رشد فكري و اخلاقي و اجتماعي)، به كمال نهايي (قرب الهي و عبوديت) خواهد رسيد.

در ديدگاه متفكراني چون علامه طباطبايي و شهيد مطهري نيز پيوند كاملي ميان كمال نهايي بشر با عصر ظهور مهدوي بر قرار شده و شكوفايي ارزش‌هاي انساني مورد تأكيد قرار گرفته است. صاحب الميزان مي‌گويد:

«به حكم ضرورت، آينده جهان روزي را در بر خواهد داشت كه در آن روز جامعه بشري، پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا، همزيستي نمايد و افراد انساني غرق فضيلت و كمال شوند. البته استقرار چنين وضعي به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنين جامعه‌اي، منجي جهان بشري و به لسان روايات مهدي خواهد بود...».[41]

استاد مطهري نيز مي‌نويسد:

«... انسان تدريجا از لحاظ ارزش‌هاي انساني به مراحل كمال خود؛ يعني،‌ مرحلة انسان ايده آل و جامعة ايده آل نزديك‌تر مي‌شود تا آنجا كه در نهايت امر حكومت عدالت؛ يعني، حكومت كامل ارزش‌هاي انساني ـ كه در تعبيرات اسلامي از آن به حكومت مهدي تعبير شده است ـ مستقر خواهد شد و از حكومت نيروهاي باطل و حيوان مآبانه و خود خواهانه و خودگرايانه اثري نخواهد بود».[42]

در روايات به صراحت به اين تكامل فراگير و مطلق بشر (عبوديت و بندگي) اشاره شده است: «الملك للرحمن اليوم و قبل اليوم و بعد اليوم و لكن اذا قام القائم لم يعبد الا الله عزوجل»[43]؛ «پادشاهي (و حاكميت)‌ براي خداست امروز، ديروز و فردا؛ اما زماني كه قائم عليه السلام قيام مي‌كند، جز خدا عبادت نمي‌شود». و «ابشروا بالمهديّ ... يملأ قلوبُ العباد عبادةً و يسعهُم عدلُه»؛[44] «بشارت باد به ]آمدن[ مهدي! او دل‌هاي بندگي را با عبادت و اطاعت پر مي‌كند و عدالتش همه را فرا مي‌گيرد» و نيز: «فلا يبقي في الارض معبود دون الله عزوجل من صَنَم و وَثَنٍ و غيره الا وقعت فيه نارٌ فاحترق»؛[45] «جز خداوند بلند مرتبه، هر معبودي كه در زمين باشد؛ اعم از بت‌هاي بي‌جثه با صورت و بي‌صورت و جز آن، آتش گرفته، مي‌سوزد».

سه. بايستگي انقلاب هنجاري

انسان موجودي تربيت پذير و قابل تغيير و رو به رشد و بالندگي است. بدين جهت حركات و صفات او، مورد توجه مكاتب اخلاقي، عرفاني و تربيتي بوده است و پيامبران نيز بيشترين تلاش و همت خود را مصروف تغيير رفتارها و عادت‌ها و پندارهاي مردم كرده اند؛ يعني، مردم يك سري عادت‌ها و رفتارهاي نابهنجار و مشكل سازي دارند كه هم در سطح فردي و هم در سطح اجتماعي، منشأ بسياري از كاستي‌ها، ناملايمات، تخريب‌ها و تحقيرها است. بعضي از اين اعمال و عقايد، چنان باطل و مخرّب است كه تبديل به رذيلة اخلاقي، باورهاي غير انساني و عادت‌هاي ناپسند مي‌شود و تغيير و دگرگوني آنها، نياز به مجاهدت‌هاي گستردة تبليغي و تربيتي و پرورش ويژة فكر و حكمت آموزي دارد. رسول گرامي اسلام، ساليان متمادي به تزكيه و تعليم مردم پرداخت و توانست با ارشادات و هدايت گري‌هاي خود، تا حدودي مردم و جامعه آلوده را پاكيزه سازد و دگرگوني شگفتي در عادت‌ها و صفات ناپسند اخلاقي آنها ايجاد كند. اين مسأله نشان مي‌دهد كه براي اصلاح فرد و جامعه و تغيير رويكردها، بينش‌ها و منش‌هاي ناسالم و ويرانگر، نياز به يك انقلاب اساسي و بنيادي در افكار و عقايد و اخلاق دارد. اين انقلاب بيشتر مي‌تواند ماهيت ارزشي، اخلاقي و فرهنگي داشته باشد؛ يعني، تغيير و دگرگوني بايسته و اثر‌گذاري كه انسان را به سرشت و فطرت پاك خود برگرداند، سيرت و باطن او را پاك سازد و رذايل اخلاقي و ملكات غير فاضله را به مكارم اخلاقي و ملكات انساني تبديل كند. اين «انقلاب هنجاري»‌هم مي‌تواند در سطح فردي باشد و هم در سطح اجتماعي؛ هم در سطح فكري و علمي باشد و هم در سطح اخلاقي و معنوي و... بدون اين انقلاب گسترده و فراگير فرهنگي، اصلاح بشر، امكان پذير نيست. كانت ـ متفكر اخلاقي غرب- نيز به اين نكته اشاره كرده است:

«اصلاح اخلاقي انسان، مستلزم وقوع يك انقلاب اساسي در شخصيت و روحية او است؛ يعني، انقلاب در شيوة تفكر و نحوة ارزش گذاري او در امور زندگي و با صرف اصلاح خلق و خو، بهبود اخلاقي حاصل نمي‌شود».[46]

انقلاب هنجاري مذكور، به طور كامل و گسترده در عصر ظهور صورت خواهد گرفت و بر اساس روايات تأثيرات شگرفي بر منش‌ها و بينش‌هاي مردم خواهد نهاد. اين دگرگوني به دست امام مهدي عجل الله تعالي فرجه خواهد بود كه بر اساس نظام امامت، كار اصلاح و هدايت‌گري مردم را بر عهده دارد و جهت بهبود همة امور، به تربيت اخلاقي آنان همت مي‌گمارد و به دست الهي خود، فكر و اخلاق مردم را تغيير داده و آنها را كامل مي‌كند. اين انقلاب هنجاري، بيشتر ماهيت فرهنگي و اخلاقي دارد كه منجر به «بصيرت اخلاقي» و شكوفايي انساني مي‌شود. در روايات به اين مساله اشارات روشني شده است؛ از جمله مي‌فرمايند:

«... ان يصلح امة بعد فسادها[47]»؛ «او اين امت را پس از آنكه تباه و فاسد شده اند، اصلاح مي‌كند».

«... يحيي الله عزوجل بالقائم بعد موتها بكفر اهلها»[48] ؛ «خداوند زمين را به دست قائم زنده و احيا مي‌گرداند؛ بعد از آن كه زمين با كفر ساكنانش مرده باشد».

و «سلك بكم مناهج الرسول فتداويتم من العمي و الصمّ و البكم»[49]؛ «شيوه پيامبر خدا را در پيش مي‌گيرد و شما را از كوري، كري و گنگي (بيماري‌هاي روحي و اخلاقي) نجات مي‌دهد» و ... .

گفتني است علت طرح اين فرضيه (بايستگي انقلاب هنجاري در عصر ظهور)، وجود فساد و تباهي اخلاقي فراگير و فزاينده و اضطراب فكري و عقيدتي عميق در آخر الزمان (پيش از قيام منجي موعود) است كه در روايات به آنها اشاره شده است؛ يعني، بسياري از انسان‌هاي ماقبل ظهور، افرادي غير اخلاقي، دين گريز، اهل جور و فساد، از خود بيگانه و داراي زندگي سطحي و فرومايه هستند. اين كژتابي‌هاي اخلاقي و فكري، منجر به شيوع نفاق و الحاد، قساوت و بي‌رحمي، تجاوز و جنايت‌هاي بي‌رحمانه و ظلم وجور بي‌رويه و... مي‌شود. پيامد اين همه ناهنجاري و سطحي‌نگري، جنگ‌ها، فقرها، ناامني‌ها، قتل‌ها، هوس بازي‌ها، بي‌ديني‌ها و ...است و راه ر‌‌‌هايي از همة آنها، «انقلاب بزرگ اخلاقي و فكري» است؛ يعني، تحولات گسترده، سريع و بنيادين در رفتار و بينش مردم. اگر اين انقلاب هنجاري رخ ندهد، بيشتر مشكلات و كاستي‌ها باقي مانده و امور بشر در دست مفسدان، زر سالاران و زورمندان خواهد بود.

برآيند پژوهش

رويكرد پژوهشي و نظري ما در نگارش اين مقاله، توجه به امكان پرورش و شكوفايي كمال‌گرايانه انسان در پرتو رشد جامع فكري و اخلاقي است. اين نگره مي‌تواند براي همة جوامع و همة اعصار، كاربردي بوده و تأثير‌گذار باشد؛ همان‌گونه كه زمان بعثت نبوي، عصر تعليم و تربيت نفوس و تزكيه و خرد پروري بوده است. بعد كامل اين رويكرد «بصيرت اخلاقي» است كه در دوران ظهور منجي موعود عجل الله تعالي فرجه، جلوه‌گر و متلألؤ خواهد شد.

اگر انسان از بصيرت اخلاقي و تعليم و تربيت متعالي و صحيح برخوردار باشد و واقعاً الهي بار آيد و در رأس امور قرار گيرد، مي‌تواند جامعه را به سوي كمالات انساني و الهي سوق دهد و افراد جامعه را از هلاك شدن و فرو‌رفتن در انحرافات اخلاقي و فساد اجتماعي نجات دهد و جامعه‌اي را به وجود آورد كه الگوي بشريت و جوامع ديگر قرار گيرد. اين بصيرت اخلاقي (روشن بيني خردورزانه و پرهيزگارانه)، در سايه تربيت اخلاقي (تربيت ايماني و قدسي) و رشد و شكوفايي خرد انساني حاصل مي‌شود.

هدف از تربيت اخلاقي، دعوت مردم به اخلاق و فضيلت‌گرايي و تزكيه نفس از رذايل است. هدف اين است كه انسان خود را اداره كند؛ تمايلات و هواهاي نفساني را تحت كنترل درآورد و از آنچه غير منطقي و غير عقلاني است، دور‌گردد. در برنامه‌هاي تربيتي متعالي، به رشد اخلاقي انسان، سخت توجه شده و در واقع تعليم و تربيت جزء تربيت اخلاقي شمرده شده و قرآن بر اين رسالت خطير تأكيد كرده است. اين بدان جهت است كه بزرگ‌ترين دشمن آدمي، نفس او است؛ زيرا اين دشمن به مركز فرماندهي و هدايت انسان؛ يعني، عقل او دسترسي دارد و با تخريب اين مركز، زندگي جاودانه او را در معرض تباهي و شقاوت قرار مي‌دهد و به خسران و زيان هميشگي گرفتار مي‌سازد... نخستين گام براي رهايي از اين وضعيت، گشودن زنجيرهايي است كه دست و پاي عقل را بسته و آن را در حصار خود گرفتار آورده است. اين فرآيند زنجير‌گشايي و مانع زدايي و آزاد سازي عقل، تزكيه نفس ناميده مي‌شود و نتيجة آن بصيرت اخلاقي است.

با مراجعه به قرآن و روايات در مي‌يابيم كه سرچشمة آفت‌ها و رذايل و تمامي گناهان، يكي از امور ذيل است: پيروي از هواي نفس، جهل، دلبستگي به دنيا، متابعت از شيطان، كفر و نفاق؛ چنان كه مي‌فرمايد: «از هوا و هوس پيروي نكنيد كه از حق منحرف مي‌شويد».[50]

اين عوامل فساد زا و آلوده كننده، همواره باقي است تا اينكه انسان در هر ردة سني و فكري، به تربيت واقعي برسد. از جمله ويژگي‌هاي انسان، تربيت‌پذيري او است؛ چرا كه وي بر‌خلاف ساير موجودات، به دليل برخورداري از اراده و اختيار، توان آن را دارد كه تربيت شود و در واقع اساس بعثت پيامبران تربيت انسان بوده است. پس بايد اين قابليت در انسان وجود داشته باشد تا خداوند انبيا را براي پرورش آن مبعوث فرمايد.

طرح و برنامه‌اي كه در اسلام براي تعليم و تربيت و رشد و تكامل انسان ارايه مي‌شود، برنامه‌اي است دقيق و جامع و عملي و عيني كه آفريدگار جهان براي وي تنظيم كرده است و پيام آوران خدا، مبلّغ و مجري آن هستند. راهبردهاي اسلام براي انسان سازي و جامعه سازي، در ميدان عمل و آزمون، قرين موفقيت بوده و انسان‌هاي بي‌شماري را به كمال و والايي رسانده است و مي‌تواند براي بشريت، ره توشه سعادت باشد.[51] رمز اين كاميابي تربيتي و اصلاحي، توجه اسلام به همة ابعاد انسان، به خصوص بعد روحي و عقلي او است. اين برنامه از سوي خداوند متعال و به وسيله پيامبر اكرم صل الله عليه و آله ابلاغ شده و به دست امام زمان عجل الله تعالي فرجه به طور كامل تحقق خواهد يافت.

البته نظام تربيتي، با فرض واقع بينانه بودن، هر گاه فاقد برنامة عملي و ضمانت اجرايي باشد، در ميدان عمل ناكام خواهد ماند؛ به ويژه در مسائلي كه با عواطف و اميال انسان سر وكار دارد و در نتيجه به كشمكش و تضاد دروني كشيده مي‌شود. پشتوانة نظام تربيتي اسلام، ايمان و حبّ خدا و عامل خوف و رجا وعمل صالح است كه مؤمن از روي معرفت و عشق به حق و... انجام مي‌دهد و در اين ميان عبادات از نقش مداوم و موثري در تكميل و تهذيب نفوس برخوردارند. در اين نظام واقع بينانه، رشد فكري و عقلي انسان، در كنار تزكيه و تهذيب نفس جايگاه ويژه‌اي دارد.

براي دستيابي به اين رشد و بالندگي معنوي و عقلي در روايات و منابع معتبر ديني، سازوكارها و مكانيسم‌هاي بيان شده و عصر ظهور، دوران شكوفايي و تعالي انسان در همه زمينه‌ها دانسته شده است. در پژوهش ديگري، اين سازوكارها، مورد بررسي قرار خواهد گرفت.

 [1] . مختار امينيان، مباني اخلاق اسلامي، ص 18.

[2] . خواجه عبدالله انصاري، شرح منازل السائرين، ص 189.

[3] . عباس كي منش، پرتو عرفان، ج1، ص 240.

[4] . شرح منازل السائرين، ص 192.

[5] . حسين بحراني، سلوك عرفاني (ترجمه الطريق الي الله)، ص64.

[6] . سيدجعفر كشفي، تحفة الملوك، ج1، ص78.

[7] . قطب الدين راوندي، الخرائج و الجرائح، ج2، ص 841؛ محمد تقي مجلسي، بحار الانوار، ج52، ص 336.

[8] . قندوزي حنفي، ينابيع المودة، ج2، ص 588.

[9] . سيد جعفر كشفي، تحفة الملوك، ج1، ص 78.

[10] . مفردات راغب، ص 889.

[11] . اعراف (7)، آيه 157.

[12] . جمعه‌(62)، آيه 2.

[13] . نهج البلاغه، خطبة 33.

[14] . ژان پياژه، تربيت به كجا ره مي سپرد، ترجمه منصور و ديگران، ص 53.

[15] . نصير الدين طوسي، اخلاق ناصري، ص 142.

[16] . محمد تقي جعفري، نقد و تفسير و تحليل مثنوي، ج7، ص 272.

[17] . شيخ طوسي، كتاب الغيبة، ص 437.

[18] . نهج البلاغه، خطبه 138.

[19] . كليني، كافي، چ8، ص 34، ج329.

[20] . امام خميني، جهاد اكبر، ص 30.

[21] . صحيفه نور، ج13، ص 267.

[22] . همان، ج14، ص 254.

[23] . همان، ج 13، 331.

[24] . سيد محمد صدر، تاريخ پس از ظهور، ص 456.

[25] . كليني، كافي، ج8، ص36.

[26] . مجلسي، بحارالانوار، ج51، ص70.

[27] . نعماني، الغيبه، ج2، ص17.

[28] . كليني، كافي، ج8، ص38.

[29] . مجلسي، بحارالانوار، ج34، ص239.

[30] . همان، ج52، ص262.

[31] . همان، ج24، ص219.

[32] . همان، ج6، ص305.

[33] . همان، ج52، ص262.

[34] . همان، ج51، ص70.

[35] . همان، ج34، ص239.

[36] . ر. ك: علم اخلاق اسلامي، ج1، ص 42، آشنايي با اخلاق اسلامي، ص 15.

[37] . ر.ك: محمد تقي مصباح يزدي، خود شناسي براي خودسازي، ص20 و 41.

[38] . ر. ك: نگارنده، آينده جهان، صص 53- 56 و 232-237.

[39] . فجر (89)، آيه 27 تا آخر.

[40] . ر. ك: امين زاده، اخلاق اسلامي، ص 37.

[41] . محمد حسين طباطبايي، شيعه در اسلام، ص 308.

[42] . مرتضي مطهري، قيام و انقلاب مهدي، ص 41.

[43] . شرف الدين حسيني، تاويل الآيات الظاهرة، ص 361.

[44] . شيخ طوسي، كتاب الغيبة، ص179.

[45] . شيخ صدوق، كمال‌الدين، ج1، ص331.

[46] . ايمانوئل كانت، دين در محدودة عقل تنها، ص 30، (مقدمه).

[47] . علي بن عيسي اربلي، كشف الغمة، ج2، ص 473.

[48] . سيد هاشم بحراني، المحجة في ما نزل في القائم الحجة، ص 112.

[49] . كليني، كافي، ج8.

[50] . نساء (4)، آيه 135.

[51] . براي مطالعه بيشتر در اين زمينه ر.ك: آيين خردپروري، ص252؛ آيين تزكيه، ص107و 253؛ مجله تربيت اسلامي، شماره‌هاي 2و3و4.